

مهر وطن در شعر گویندگان پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطیت

شعله عبدالعلی‌پور*

فاطمه مدرّسی**

چکیده

وطن دوستی یکی از ویژگیهای آزادگان و آزادیخواهان راستین و ضامن حفظ استقلال و تمامیت اراضی کشور است. در این مقاله سعی شده است که این موضوع در ادب فارسی یعنی از آغاز شعر فارسی تا مشروطیت بحث و بررسی شود و معانی مختلف وطن دوستی و نمونه‌هایی از اشعار شاعرانی که به این مقوله پرداخته‌اند نقل و تبیین گردند.

واژه‌های کلیدی: وطن، وطن دوستی، قومیت، حب‌الوطن من‌الایمان، شاهنامه

فردوسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

** استاد دانشگاه ارومیه

مقدمه

وطن از ریشه «وَطَنَ» گرفته شده و به معنای جای گرفت است. این واژه در عربی بیشتر به معنی «زادگاه و استراحتگاه مردم» آمده است.^۱ اما در پارسی در معانی مختلف به کار رفته است که در این مقاله بدانها اشاره می‌شود.

زادگاه: سعدی شیرین سخن در بیتی دلنشین گوید:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است درست نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم
(سعدی: ۵۰۷)

محل اقامت: کشوری که شخص در آن زاده شده، یا تابعیت آن را دارد^۲ و در آن زندگی می‌کند. ادیب‌الممالک وطن را در این معنا چنین به کار می‌گیرد.

این وطن ما منار نور الهی است هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
(ادیب‌الممالک: ۱۷۰)

جایگاه: جمالزاده معتقد است: «وطن، اول شکم مادر و ... بعد حیاطی است که در آنجا ... چهار دست و پا به راه می‌افتد»^۳
لانه، آشیانه: خاقانی گوید:

مرغان و ماهی در وطن آسوده‌اند الا که من بر من جهانی مرد و زن بخشوده‌اند الا که تو
(خاقانی: ۶۵۶)

محل اجتماع مردم:

ز آنکه منزلهای خشکی ز احتیاط هست ده‌ها و وطنها و ریاط
امرودی و کوسه‌ای در انجمن آمدند و مجمعی بود در وطن^۴

موضع، مکان، میدان نبرد: در سوره مبارکه توبه، آیه ۲۵ آمده است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ؛ به تحقیق یاری کرد خدا شما را در جاهای (جنگها) بسیار.» شایان ذکر است که مواطن جمع موطن است که آن هم به معنی وطن است. آسمان: در خور تأمل است که «در مسیحیت این تفکر وجود دارد که وطن ما، عالم جان است و سنت اوگوستین می‌گوید: آسمان وطن مشترک تمام مسیحیان بوده است»^۵.

وطن از دیدگاه عرفا: عرفای ایرانی به تأسی از تعالیم انسانساز اسلام، وطن را در معنای قومی آن نمی‌پذیرفتند. ایشان روایت معروف «حب‌الوطن من‌الایمان» را، که از حدّ تواتر هم گذشته بود، تفسیر و توجیهی خاص می‌نمودند. وطن از منظر عرفا، عالم بالا و جهان ملکوت است نه این عالم ناسوت مادی، بدین سبب منظور از حدیث «حب‌الوطن» را شوق بازگشت به عالم ملکوت و شکستن قفس تن دانسته‌اند.

مولانا عارف همهٔ قرون و اعصار در تفسیر «حب‌الوطن من‌الایمان» خاطر نشان می‌سازد که «این حدیث را نباید غلط فهم کرد؛ زیرا مراد از این موطن، موطن جان است و آن البته در این سوی جهان حس که به آبیگر خردی می‌ماند، نیست. در آن سوی شط حس و در عرصهٔ بیکران دریاست»^۶

از دم حب‌الوطن بگذر مه ایست که وطن آن سوست جان این سوی نیست
گر وطن خواهی گذر ز آن سوی شط این حدیث راست را کم خوان غلط
(مثنوی، ۲۲۱۶-۲۲۱۷)

و:

همچنین حب‌الوطن باشد درست تو وطن بشناس ای خواجه نخست
(مثنوی: ۲۲۳۰)

نکتهٔ قابل یادآوری در باب تصور صوفیه از وطن این است که اینان اگر از یک جهت پیوند معنوی خود را با عالم قدس مایهٔ توجه به آن وطن الهی می‌دانسته‌اند، ولی وقتی جنبهٔ خاکی و زمینی بر ایشان غلبه می‌کرد، معنی اقلیمی وطن را فراموش نمی‌کرده‌اند. این خصوصیت را در بعضی از سخنان و رفتارهای مولانا نیز می‌توان یافت. چنان که همان کسی که می‌گفت: «از دم حب‌الوطن بگذر مه ایست» در آسیای صغیر از دیدار هموطنان ایرانی شور و شعفی بسیار به وی دست می‌داد. چنان که افلاکی گوید: «روایت کرده‌اند که امیر تاج‌الدین معتزالخراسانی از خواص مریدان حضرت مولانا بود... و حضرت مولانا از جمیع امرا او را دوست‌تر داشتی و بدو همشهری خطاب کردی.»^۷ این پیوستگی و بستگی به وطن را می‌توان در رفتار نجم‌الدین کبری، در آن زمان که سپاه خانمان برانداز تاتار، به خوارزم حمله کردند، احساس کرد. «اصحاب التماس کردند که چارپایان آماده است، اگر چنانچه شیخ نیز

با اصحاب موافقت کنند؛ ولی او نپذیرفت و گفت: من اینجا شهید خواهم شد و مرا اذن نیست که بیرون روم.^۸ همانجا ماند و به ترک یار و دیار نگفت و شهید شد. صوفیان در تعبیرات متفاوت، وطن را در معنی احوال، مقامات و یا مراتب اخلاق و سلوک به کار برده‌اند و گفته‌اند: «وطن، استقرار عبد است در حال و مقامی خاص. همچنین گفته‌اند وطن عبارت از نفس زاهدان است، معرفت دل عارفان است، وطن مشاهده سرّ دوستان است و نامش در جریده زاهدان است و آن کس که سرّ خویش از ملاحظت اغیار پاک داشت، وطن مشاهدت او آبادان است و او خود از جمله دوستان، نفس اماره از میان برداشت و خود را در منجیق فکرت نهاد و به همه وادیه‌ها درانداخت و به آتش غیرت تن را در همه بوته‌ها بگداخت...»^۹ به دیگر سخن، در اصطلاح صوفیان وطن جایی است که در آن به استقرار و قرار خود توان رسید. همچنین گفته‌اند: «جایی است که در آن سالک حال و مقام خود گذراند. وطن، وطن عبد است آنجا که او را حال و مقام است در قرب حق.»^{۱۰}

وطن در احادیث

شیخ حر عاملی در مورد حب الوطن من الایمان می‌نویسد: این روایت معروف بیانگر رابطه ایمان و محل سکونت دایمی انسان می‌باشد و مفهوم آن، این است که رابطه عقیدتی با وطن، علاقه و محبت نسبت به آن را ایجاب می‌کند. هرگاه چنین رابطه‌ای وجود نداشته باشد، خواه و ناخواه محبت و علاقه‌ای نیز نخواهد بود. به عبارت دیگر، هرگاه وطن به گونه‌ای باشد که ایمان شخص طلب سی کند، مهر ورزیدن به چنین وطنی، بی‌شک جزء ایمان و از آثار ایمان می‌باشد.^{۱۱}

روایت شده است که وقتی ابان بن سعید بن العاص از صحابه رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه وارد شد و به حضور پیامبر رسید حضرت به وی فرمود: ای ابان! مکه و مردم مکه را در چه حال گذاشتی؟ عرض کرد: باران بسیار خوبی باریده بود و گیاهان اذخر (گیاهی خوشبوی) به دست آمده بود و گیاه تمام برگ برآورده بود. پیغمبر (ص) که سخنان ابان را گوش همی داد، به یاد وطن افتاد و اشک در چشمان

مبارکش حلقه زد^{۱۲}. روایت مذکور از عشق و ارادت پیامبر به وطن حکایت دارد. عشق به وطن را حضرت علی(ع) امیرمؤمنان، نیز سفارش فرموده است: «از بزرگواری مرد است که بر گذشته خویش بگرید و به وطنش مهر بورزد و دوستان قدیمش را نگه دارد»^{۱۳} در حدیثی دیگر می‌فرماید: «شهر و روستا که آباد شده، بر اثر حس وطن دوستی بوده است»^{۱۴}

وطن در اصطلاح امروزی به معنای سرزمینی است که مردمانی با مشترکات قومی، زبانی و فرهنگی در آن زندگی می‌کنند. البته این مفهوم از دوره مشروطیت رواج یافته است.^{۱۵}

پیشینه وطن‌اندیشی در شعر پارسی تا پیش از مشروطه

نخستین جلوه‌های وطن و وطن‌دوستی را می‌توان در شاهنامه‌ها جست. اما آنچه مسلم به نظر می‌آید، این است که وطن‌دوستی شاهنامه‌پردازان بیشتر بر محور وطن در مفهوم قومی آن دور می‌زد. اگر چه این گونه تصور از وطن، که آشکارترین جلوه وطن‌دوستی در ازمینه گذشته است، هیچ‌گاه از ذهن و اندیشه ایرانیان رخت بر نبسته است، اما شدت این عواطف و احساسات را بیشتر می‌توان در مواجهه و مقابله ایرانیان با اقوام بیگانه مشاهده نمود. خاصه پس از پیروزی اعراب و شکست سپاهیان ایران در سال ۲۱ هجری، و سالهای بعد از آن، اعراب پس از پیامبر را اندک اندک مغرور و خودبین ساخت تا جایی که همه ملل مغلوب را به چشم بندگی نگریستند و ایشان را موالی و محکوم به فرمانبری شمردند. این حال بر ایرانیان، که دارای حس ملی بودند، دشوار آمد. ایرانیان که توجه و عنایت به ملیت و علاقه به ایران، از کهن‌ترین آثار ایشان یعنی از اوستا گرفته تا آخرین اثر مشهور عهد ساسانی خدای‌نامه در همه جا به نحو بارزی مشهود است، نمی‌توانستند تحقیر اعراب را تحمل نمایند. همین امر اندک‌اندک ایشان را به بیان مفاخر و مآثر گذشتگان این مرز و بوم و تحقیر و خوار شمردن قوم عرب کشاند. شعوبه در تحقیر عرب و بیان مفاخر قدیم ایران، بیش از همه کوشیدند. آنان برای تحقق اهداف خود، که شناساندن قوم

ایرانی و مفاخر و مآثر آن و برانگیختن حس میهن دوستی ایرانیان و سست کردن پایه و بنیاد قدرت سیاسی تازیان و تحقیر ایشان و اعاده استقلال و عظمت ایران بود، به تألیف، تصنیف، سرودن شعر و ترجمه کتب تاریخی و روایات و حماسه‌های ایرانی به زبان عربی اهتمام ورزیدند.

هرچه از ایام تسلط اعراب می‌گذشت، شور و دل بستگی ایرانیان نسبت به ایران و مفاخر نیاکان شدت می‌یافت. این عواطف لطیف ملی اندک‌اندک در سده چهارم و پنجم به سرودن حماسه‌های ملی، خاصه شاهنامه فرزانه طوس انجامید، اگرچه بعدها شور این عواطف تنزل یافت یا به گونه دیگری درآمد.

طبیعی است که احساسات بی‌شائبه و آرمانهای بلندملّی با توجه به نهضت فرهنگی، که در روزگار فردوسی به وسیله شعوبیه ایجاد شده بود، وی را تحریض کرد تا هماهنگ با «این انقلاب فرهنگی - سیاسی به مبارزه با بیگانگی دست یازد که به نام دین و به رغم قوانین انسان دوستانه و مترقی اسلام - که فضیلت و بزرگی را در تقوا دانسته و قلم بطلان بر هرگونه امتیاز نژادی و ملی و خون و رنگ کشیده - ملل مغلوب خصوصاً ایرانیان را موالی می‌نامیدند و آنان را از بسیاری حقوق اجتماعی محروم می‌کردند و به دیده تحقیر در ایشان می‌نگریستند.»^{۱۶}

در خور ذکر است که پیش از فردوسی، دقیقی و مسعودی مروزی نیز در ظهور حماسه‌های ملی ایران نقش مهمی داشتند، اما فردوسی بهتر از همه حماسه‌سرایان، به روح و ماهیت حماسه‌های ملی ایران پی‌برد و از نظم آن کاخ بلندی پی‌افکند که از باد و باران هم گزند نیابد. احساسات وطن‌دوستی فردوسی و عشق او را به ایران زمین، می‌توان از جای جای شاهنامه احساس کرد. بی‌تردید این عشق پرشور به ایران و ایرانی، وی را به زنده کردن اساطیر و تاریخ ایران برانگیخته است. ملک‌الشعراى بهار در مورد فردوسی گوید: می‌توان گفت که ابوالقاسم فردوسی تنها بقية‌الباقیه حزب شعوبیه بوده است که برای تکمیل احساسات شاعر ایران دوست یعنی دقیقی، دامن غیرت و مردانگی بر میان زد و شاهنامه را، که دقیقی آغاز کرده بود، او به انجام رسانید. سایر شعراى معاصر و شعراىی که بعد از فردوسی به زبان فارسی شعر

گفته‌اند، هیچ کدام دارای خیالات وطنی و عصبیت ایرانی‌گری نبوده‌اند. صاحبان مشرب معمولی از شعرای فارسی زبان، یا متعصب در مذهب بوده و یا مستغرق در شهوات و ملاحی، و آنهایی که دارای مشرب وسیع‌تری بوده‌اند، داخل در رشته‌های تصوف و حکمت شده‌اند و هیچ کدام از آن طایفه، در خط وطن پرستی و نژاد دوستی نیفتاده و خاقانی هم یکی از آنهاست^{۱۷}. ملک‌الشعراى بهار در قصیده‌ای در باب استاد طوس چنین گفته است:

پس برون آمد «ز باز» طوس برنا شاعری هم خردمندی حکیم و هم سخن‌سنجی وزین
بود دهقان زاده‌ای، دانشوری خوانده کتاب وز شعوبی مردمش در گوش درهای ثمین
(بهار، ۱۳۳۵: ۱/۵۸۸)

فردوسی در دورانی می‌زیست که از غوغای شعوبیه تا حدی کاسته شده بود، ولی باز برخی از ایرانیان میهن‌پرست، از اینکه هنوز خلفای عباسی برمسنند اجداد با افتخار تکیه زده و بر ایرانیان حکومت می‌کردند، متعیر بودند و خاطره‌های هول‌آور سه چهار قرن پیش و قتل و غارت‌های بیرحمانه تازیان را از یاد نبرده و نمی‌توانستند به آسانی از انتقام دست بکشند. خاصه که در این هنگام لازم بود از زحمات و فعالیت‌های شعوبیان در گذشته بهره‌برداری گردد. جا داشت که گویندگان مقتدر و توانا، از نو در ایرانیان غرورهایی را بیدار کنند و توجه آنان را به مفاخر گذشته و تمدن و فرهنگ باستانی جلب نمایند. فردوسی این کار بزرگ را به عهده گرفت و مردانه به انجام آن موفق گردید^{۱۸} زیرا، او به نیکی احساس می‌کرد که:

دریغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی نشستنگه نامداران بدی

(شاهنامه، ۲/۱۳۸)

فردوسی این شاعر آزادهٔ مسلمان وطن دوست، با آنکه احساس ایران‌دوستی، وی را برانگیخت تا در زنده کردن، نشان از یاد رفتهٔ ایران بکوشد، اما نگاه او به وطن همیشه با واقع بینی توأم بود و نگاه خردمندان او به جهان هستی مانع از آن گردید که در تنگنای ملیت گرفتار آید.

از فردوسی که بگذریم، این گونه برداشت از مسئله وطن - وطن در مفهوم قومی آن - در شعر جمع دیگری از شاعران ایرانی نیز دیده می‌شود. چنان که در شعر فرخی سیستانی آمده است:

هیچ کس را در جهان آن زهره نیست کو سخن راند زایران بر زبان
مرغزار ما به شیر آراسته است بد توان کوشید با شیر زبان
(دیوان فرخی سیستانی، ۲۶۳)

در عصر صفویه تصور دیگری از مفهوم وطن به وجود آمد که ثمره برخورد با فرهنگ و تعالیم اسلامی بود. اسلام که براساس برادری جهانی، همه اقوام و شعوب را یکسان و در یک سطح شناخت، اندیشه‌هایی را که بر محور وطن در مفهوم قومی آن بودند، تا حد زیادی تعدیل کرد و مفهوم تازه‌ای را به عنوان وطن اسلامی به وجود آورد که در طول زمان گسترش یافت و با تحولات سیاسی و اجتماعی در دربارهای مختلف امپراتوری اسلامی جلوه‌های گوناگون یافت. این برداشت از مفهوم وطن در شعر فارسی نیز جلوه‌هایی داشته که در شعر شاعرانه سده پنجم به بعد به خصوص در گبرودار حمله تاتار و اقوام مهاجم، تصاویر متعددی از آن را می‌توان مشاهده کرد. ضعف جنبه‌های قومی از عصر غزنویان آغاز می‌شود و در دوران سلاجقه به طور محسوس در تمام آثار ادبی جلوه می‌کند. ترکان سلجوقی برای اینکه بتوانند پایه‌های حکومت خود را استوار کنند، اندیشه اسلامی مخالف قومیت را تقویت کردند. اگر در شعر سلجوقی در پی یافتن جلوه‌های وطن و قومیت ایرانی باشیم، به طور محسوس می‌بینیم که ایشان تا چه حد ارزش قومی و میهنی را زیون کرده‌اند.

اوج بی‌احترامی و خوار شمردن عناصر اساطیر ایرانی و نشانه‌های رمزی آن در اواخر این دوره، در شعر امیر معزی به روشنی محسوس است. او در چندین جای به صراحت تمام، فردوسی را که در حقیقت نماینده اساطیر قومیت ایرانی است، به طعن و طنز و زشتی یاد می‌کند. از این گفتار او می‌توان میزان بی‌ارح شدن عناصر قومی و اسطوره‌های ایرانی را در عصر او به خوبی دریافت:

من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر
در قیامت روستم گوید که من خصم توأم تا چرا بر من دروغ محض بستی سربه سر

گرچه او از روستم گفته‌ست بسیاری دروغ
گفته ما راست از پادشاه نامور...^{۱۹}

در دوره مغول و تیموریان خصایص قومی و وطنی هرچه بیشتر کمرنگ می‌شود و در ادبیات کمتر انعکاسی از مفهوم اقلیمی و نژادی وطن در معنای گسترده آن می‌توان یافت.^{۲۰} گفتنی است که بهترین تفسیر و تعبیر از وطن اسلامی را در قرن اخیر در اشعار شاعر گرانمایه شبه قاره هند اقبال لاهوری می‌توان دید. ناگفته نماند که پیش از وی نیز سیدجمال‌الدین اسدآبادی اصل اندیشه وحدت اسلامی را به عنوان متفکر و مصلح اجتماعی مطرح ساخته بود، اما اقبال به عنوان یک شاعر بسیار پرشور و با عاطفه از این وطن بزرگ سخن می‌راند:

ما که از قید وطن بیگانه‌ایم چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما شب‌نم یک صبح خندانیم ما
چون گل صد برگ ما را بو یکی است اوست جان این نظام و او یکی است^{۲۱}

همان طور که اشاره شد، از جلوه‌های یگر مفهوم وطن در اندیشه شاعران ایرانی، وطن در معنای بسیار محدود آن، یعنی همان ولایت یا شهر و زادگاه و محیط پرورش انسان است. زیباترین سروده‌هایی که در باب وطن در ادب پارسی مطرح است از همین دسته شعرهاست. کمتر می‌توان شاعری را یافت که از تمایل و رغبت به زاد بوم خویش و ستایش آن در دیوانش نشانه‌هایی ملاحظه نشود. برخی از زاد بوم خویش به زشتی یاد کرده‌اند؛ از آن جمله است خاقانی - که سروان را - که زاد بوم وی است به شدت نکوهش می‌کند، اما در مقابل از دیدن ویرانه‌های ایوان مداین به شدت متأثر و اندوهگین می‌گردد. در اینجا ذکر نظر ملک‌الشعرای بهار در مورد خاقانی، خالی از لطف نخواهد بود؛ وی می‌گوید: معاصرین تصور کرده‌اند که خاقانی قصیده معروف خود را که مطلع آن این است:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان
(خاقانی، دیوان، ۲۵۰)

در نتیجه احساسات وطنی و ایران دوستی نوشته است و مخصوصاً به این لحاظ شعریایی چند آن را تضمین و تخیس کرده‌اند؛ در صورتی که این یکی از هزاران اشتباه است؛ زیرا، برطبق تواریخ موجود قدیم، غیر از دقیقی و فردوسی صاحبان

شاهنامه، هیچ یکی از شاعران فارسی زبان دارای احساسات و خیالات وطنی و تعصبات ملی و نژادی نبوده‌اند. این شاعر جلیل‌القدر - خاقانی - که به قوت فهم و ذوق و قدرت بیان، یکی از ندما و مقربین پادشاه وقت خود شده بود، سفری به مکه می‌رود. در این سفر هرچه پیش راه او می‌آید به ساختن یک قصیده‌ی غم‌آز از طرف شاعر بهره‌مند می‌گردد. در وصف مکه، مدینه، کربلا، نجف، بغداد و غیره اشعاری دارد و در همین وقت گذارش به خرابه‌ی تیسفون قدیم و پایتخت پادشاهان بزرگ ایران افتاده و منظره‌ی عظیم ایوان مداین حس زهد و فکر عبرت را در شاعر تحریک کرده و قصیده‌ی مزبور را، که امروز به یک قصیده‌ی وطنی تعبیر می‌شود، سروده که در نتیجه‌ی این قصیده، خاقانی در عداد شعرای شعوبیه و تالی فردوسی و دقیقی و ایران دوستان قدیم قرار گرفته است. در حالی که شاعر مزبور چیزی که به خاطرش خطور نکرده و از خیالش عبور ننموده، این قبیل احساسات خاص است.^{۲۲}

بر پایه‌ی این نظر استاد بهار، انگیزه‌ی اساسی خاقانی را از سرودن «ایوان مداین» بیان عبرت‌انگیز بودن این ویرانه‌ها و پی‌بردن به بی‌اعتباری دنیا دانسته است. غلامحسین یوسفی در «چشمه‌ی روشن» بر این داوری بهار صحه نهاده است: «اندیشه‌ی بی‌اعتباری جهان و عبرت از گذشته و فراز و فرود روزگاران، بیش از احساس ملی و قومی در ذهن شاعر رسوخ داشته و انگیزه‌ی شعر او بوده است.»^{۲۳} استاد بهار بر این نظر خود تا آنجا پای می‌فشارد که می‌گوید: «در سراسر قصیده قرینه‌ای که حاکی از تأثر ملی باشد، به نظر نمی‌رسد.»^{۲۴} در مقابل استاد ضیاءالدین سجادی قصیده‌ی ایوان مداین را نشانه‌ی مهرورزی خاقانی به ایران می‌داند. دکتر کزازی نیز آن را حاکی از ایران‌گرایی خاقانی به شمار می‌آورد.^{۲۵}

شاعر دیگری که از وطن در معنای محدود آن سخن می‌گوید، سعدی است. وطن در معنای گسترده‌ی آن هیچ‌گاه مورد نظر سعدی نیست. وسیع‌ترین مفهوم وطن در شعر او همان اقلیم پارس است و شعر شیراز. شیراز از منظر سعدی رمز زیبایی و دیار عشق و شیدایی است، در دیار غربت به یاد یار و دیار چنین می‌سراید:

ای باد بهار عنبرین بوی	در پای لطافت تو می‌رم
چون می‌گذری به خاک شیراز	گوی من به فلان زمین اسیرم ^{۲۶}

همشهری سعدی، آن رند عالمسوز و سر حلقه عشاق جهان، دربارۀ وطن نیز همانند وی اندیشیده است؛ یعنی در شعر حافظ هم، وطن همان مفهومی را دارد که در شعر احساس می‌کنیم. اما به علت اینکه حافظ کمتر اهل سفر بوده، روحیه‌ای درست مقابل روحیه سعدی داشته و احساس نیاز به وطن و ستایش آن در شعرش کمتر از سعدی است.^{۲۷}

نکته شایان عنایت آنکه تلقی از وطن، به عنوان ولایت، مملکت و... بیشتر هنگامی بوده که گویندگان به مسایل اجتماعی رایج در محیط نظر داشته‌اند. یعنی وقتی از درون به محیط می‌نگریسته‌اند و دیگر، سخن از دوری نبوده و جایی برای قیاس، در آن موارد وضع اجتماعی موجود در محیط را در نظر داشته‌اند.^{۲۸} مسعود سعد که بیش و کم داعیه‌های سیاسی داشته و به سبب همین کارش به نوزده سال زندان و بند کشیده شده، در یکی از اشعارش می‌گوید:

هیچ کس را غم ولایت نیست	کار اسلام را رعایت نیست
کارهای فساد را امروز	حد و اندازه و غایت نیست
می‌کنند این و هیچ مفسد را	برچین کارها نکایت نیست
چه شد آخر نماند مرد و سلاح	علم و طبل نی و رایت نیست؟
لشکری نیست کار دیدم به جنگ	کارفرمای با کفایت نیست

(مسعود سعد، دیوان: ۱۰۷)

سیف‌الدین فرغانی نیز در قصیده‌ای، که حاکی از اوضاع نابسامان زمانه وی است، خطاب به حاکمان جور و زور عهد می‌گوید:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد^{۲۹}

ناصر خسرو نیز در قصیده‌ای که در ذم همشهریان نادانش سروده، ایشان را با عنوان اسلامی «امت» که امروز آن را «ملت» می‌خوانیم شماتت و نکوهش می‌کند:

ای امت بدبخت بدین زرق فروشان جز کز خری و جهل چنین فتنه چرایید
خواهم که بدانم که مرین بیخردان را طاعت ز چه معنی و ز بهر چه سراپید

(ناصر خسرو، دیوان، ۲۱۰)

نهضت مشروطه و تأثیر آن در وطن اندیشی ایرانیان

نهضت مشروطیت، «در حقیقت نخستین تلاش ایرانیان برای تغییر مناسبات قدرت و مشارکت سیاسی در چهارچوب نظام موجود بود که از نظر شکل و محتوا سابقه نداشت؛ زیرا، با این انقلاب، ایران به دنیای جدید قدم گذاشت و در میراث مدرنیته سهیم شد، استبداد سنتی به مدد قانون مهار گردید و در بستر جامعه سنتی ایران نهادها و سازمانهای دموکراتیک با هدف حاکمیت قانون و مردم سالاری پدیدار گشت. بدین ترتیب با این نهضت مشروطه نه فقط مهم‌ترین تحول سیاسی عصر قاجار، بلکه در زمره برجسته‌ترین رخدادهای تاریخ ایران است.»^{۳۰} نهضت مشروطیت بار دیگر، این نکته را به اثبات رساند که ایرانیان، هیچ‌گاه وطن و استقلال خود را از یاد نبرده، شخصیت ملی خویش و علایق پرشور به ایران و مفاخر گذشته را از دست نداده‌اند. «هرگاه به واسطه پیش آمدهای ناگوار اساس استقلال این کشور متزلزل می‌گشت و مرز و بوم ایران عرصه تاخت و تاز ملل بیگانه واقع می‌گردید، مبارزان ایرانی در برابر بیگانگان قد علم می‌کرده‌اند و با مناعت و سرافرازی خاص ایرانی، پرچم استقلال را می‌افراشتند و گاه خصم را با تیغ آبدار از میان به در می‌کردند. همان کاری که خراسانیان با بنی‌امیه نمودند و زمانی با تدبیر و حسن سیاست دشمن را در خود مستهلک کردند و زمام امور را در دست گرفتند، چنان که با دودمان چنگیز همین معامله را کردند. مهم‌ترین علت انقلاب ایران در زمان قاجاریه، همین حس استقلال طلبی و آتش وطن دوستی است که در سینه ایرانیان شعله‌ور بوده و هیچ‌گاه خاموش نشده است.^{۳۱} شاید بتوان اذعان داشت که میهن‌دوستی ایرانیان و دلبستگی ایشان به مفاخر ملی و تلاش در راه پاسداری از آداب و رسوم فرهنگ قومی خود در ازمنه تاریخی زمینه‌ساز نهضت سیاسی و فرهنگی و ادبی بسیاری شده است. از آن جمله است نهضت شعوبیه، که توسط گروهی از روشنفکران میهن دوست در برابر مظالم و فشارهای تحقیرآمیزی، که حکمروایان بیگانه بر آنان روا

می‌داشتند، در فاصلهٔ قرون اول تا چهارم اسلامی، به وجود آمد. وجه تسمیهٔ این نهضت به شعوبیه از آن جهت است که این واژه از نظر لغوی منسوب به شعوب - جمع شعب به معنی قبیلهٔ بزرگ، طایفه و ... برگرفته است از آیهٔ ۱۳ سورهٔ مبارکهٔ حجرات: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ» که در آن خداوند بر امتیازات قومی و نژادی خط بطلان کشیده و ملاک برتری ملت‌ها را بر یکدیگر در پرهیزکاری دانسته است.

تبلیغات شعوبیه، که در اوایل خلافت بنی‌امیه آغاز شد؛ تا روی کار آمدن بنی‌عباس (۱۳۲هـ) ب‌طور مخفی و پنهانی صورت می‌گرفت، اما پس از آن علنی شد و در زمان خلافت مأمون (خ: ۱۹۸-۲۱۸هـ) به اوج تظاهرات خود رسید. شعوبیه در آغاز به برابری عرب و عجم و دیگر اقوام باور داشتند؛ چنان که در کتابهایی نظیر عقدالفرید ابن‌عبدربه و ضحی‌الاسلام، تألیف: احمد امین مصری از آنان با چنین توصیفات یاد شده است. «الشعوبیه و هم اهل التسویه»^{۳۲} یا «الشعوبیه فرقة لاتفضل العرب علی العجم»^{۳۳} ولی به تدریج اندیشهٔ کوچک شمردن تازیان و برتر دانستن ایرانیان از سوی ملی‌گرایان افراطی این نهضت اظهار شد و کارشان به جایی رسید که برخی از مورخان، فرقهٔ شعوبیه را این‌گونه معرفی کردند: «الشعوبی هوالذی یصغر شأن العرب و لا یری لهم فضلاً علی غیرهم: شعوبی کسی است که عرب را حقیر می‌داند و برای او برتری نسبت به دیگران قایل نیست»^{۳۴}

مؤلف کتاب نهضت شعوبیه می‌گوید: کلمهٔ شعوبیه به اطلاق عام: نام فرقه‌ای است که معتقد به فضیلت عرب بر سایر اقوام نیست و به اطلاق خاص: عبارت است از فرقه‌ای که دشمن جنس عرب است و این قوم را پست‌ترین اقوام عالم می‌شمارد و جنس عجم را بر عرب فضیلت می‌دهد. بنابراین، کلمهٔ شعوبیه دارای سه مورد استعمال است:

- یکی اهل تسویه که کلیهٔ افراد بشر را در داشتن بدیها و خوبیها برابر و مساوی می‌داند.

- دو دیگر، کسانی که دشمن عرب هستند و به برتری عجم بر عرب معتقدند.

- سه دیگر، مطلق کسانی که به برتری عرب بر سایر ملل معتقد نیستند. این معنی جامع کلی دو مفهوم سابق است.^{۳۵}

مشهورترین سراینندگان شعوبی، که از مفاخر ملی ایران و عظمت تاریخ ایران باستان سخن گفته و به تحقیر تازیان دست یازیده‌اند، عبارتند از: اسماعیل یسار نسایی معاصر مروان بن حکم معروف به حمار (ف: ۶۵ هجری) و هشام بن عبدالملک (ف: ۱۲۵ هجری)، بشار بن برد و مأمون عباسی، ابوالعتاهیه ابواسحق اسماعیل بن قاسم (۱۵۸-۲۱۳ هـ) معاصر هارون و مأمون، ابان بن عبدالحمید لاحقی (قرن دوم، مداح خاندان برمک) دیک‌الجن، عبدالسلام بن رغبان (۱۶۱-۲۳۶ هـ)، ستایشگر خاندان پیامبر (ص) و مرثیه سرای سالار شهیدان حضرت حسین (ع)، اسحاق بن حسان حزیمی سغدی، معاصر متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ ق) و ابوالحسن مهیار دیلمی (ف. ۴۲۸ هـ). در این میان حکیم ابوالقاسم فردوسی، با آنکه به اسلام اعتقادی راستین و راسخ دارد، اما دل بستگی خود را به آثار و مفاخر گذشته ایران از یاد نبرده و با نبوغ اندیشه و ذوق وافر و شور میهن پرستی، در احیا و تدوین حماسه ملی و زنده نگه داشتن زبان پارسی کوشیده است تا مفاخر گذشته ایران را به نسلهای ایرانی پس از اسلام پیوند دهد. بدین سان از نظم، کاخی را پی افکند که از گزند حکومت‌های غالب مصون و در امان ماند.

باید اذعان داشت که شعر مشروطیت بهترین جلوه‌گاه وطن در مفهوم قومی و اقلیمی آن است؛ چونکه هر شاعری در این دوران به گونه‌ای و با لحنی ویژه از چشم اندازهای جغرافیایی و تاریخی وطن سخن رانده است. با اینکه همه شاعران این دوره، برداشت روشن و محسوسی از مسأله وطن داشته‌اند، باز می‌توان دو شاخه اصلی وطن پرستی در شعر مشروطه ملاحظه کرد: شاخه نخست، شاخه‌ای است که وطن ایرانی را در شکل موجود و اسلامی و حتی شیعی آن، مورد نظر قرار می‌دهد؛ مثل: شعر وطنی ادیب الممالک و سید اشرف، و بعضی دیگر - که بیشتر نظرشان در مورد وطن از طرز نگرش اروپاییان به وطن مایه گرفته - وطن را مجرد از رنگ اسلامی آن مورد نظر دارند، چنان که در شعر عارف و عشقی می‌توان دید. بعضی نیز مانند: ایرج، وطن را امری بی‌معنی می‌شمارند و عده‌ای هم با شیفتگی تمام از وطن سخن

می‌گویند، مانند: فرخی یزدی و ملک‌الشعراى بهار^{۳۶}. در این بخش به مفهوم وطن از دیدگاه این شعرا پرداخته می‌شود:

ادیب‌الممالک فراهانی یکی از استادان دوره بیداری است که عهد مشروطیت را درک کرده است. او را می‌توان حلقه اتصال میان شاعران دوره قاجار و سرایندگان مشروطه دانست. او در اشعار خود از احساسات میهن دوستانه سخن گفته است. این شاعر آزاده وطن دوست، که از سنتهای دیرین مدیحه‌سرایی گویندگان به ستوه آمده بود در شاعری، آیینی نو برگزید و دیگران را نیز بدان فراخواند. او به جای پرداختن به مدیحه سرایی و مضامین کهن و فرسوده به ستایش وطن پرداخت. در سروده‌ای، جوانان را به جای عنایت به اشعار عاشقانه، به سرایش اشعار وطنی ترغیب کرد؛ زیرا در باور وی هیچ عشقی ناب‌تر از عشق به وطن نیست:

گر هوای سخن بود به سرت	از وطن بعد ازین سخن گو باز
هوس عشق بازی ارداری	با وطن هم قمار عشق بباز
از وطن نیست دلبری بهتر	به وطن دل بده ز روی نیاز
شاهد شوخ دلفریب وطن	با رقیب خطر شده دمساز
در اصول تسرفیات وطن	شعر برگو گزیده و ممتاز...

(ادیب‌الممالک، دیوان: ۱/۲۱۰)

در شعر ذیل از حب وطن و رابطه آن با دل مؤمن سخن به میان می‌آورد:	
این وطن ما منار نور الهی است	هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند
آتش حب‌الوطن چو شعله فروزد	از دل مؤمن کند به مجمره اسپند
از دل الوند دود تیره برآید	سوز وطن گر فتد به دامن الوند
ور به دماوند این حدیث سرایی	آب شود استخوان کوه دماوند

(ادیب‌الممالک، دیوان: ۱/۲۳۱)

یکی دیگر از شعراى دوران مشروطیت، که دلش آکنده از عشق وطن بود و عشق به وطن چون آتشی از زبان و قلبش شعله بر می‌کشید، عشقی است. عمر کوتاه عشقی در تنگدستی و پریشانی و نابسامانی گذشت، «شور و احساسات وطن‌خواهی و ملت دوستی از یک سو، جوانی و کم‌تجربگی و شدت جزر و مدّ اوضاع سیاسی کشور

از سوی دیگر، وی را با حوادث پرفراز و نشیب گوناگون روبه‌رو کرد و بسیاری از تلاشهای قلمی او و امثال او بی‌ثمر ماند و خاطراتی تلخ از آنها نصیب وی شد. به تدریج میهن‌پرستی توأم با بدبینی و یأس، اندیشهٔ عشقی را به انتقادهای آتشین و بدون هدف روشن و ویرانگر کشاند. مقالهٔ معروف وی دربارهٔ عید خون، که به سال ۱۳۰۱ ش. در شفق سرخ انتشار یافت و مقالاتی دیگر از او در این زمینه، حاصل این گونه عوالم بود.^{۳۷}»

گفتنی است که عشقی در بیان عواطف و احساسات خود صریح بود و در عشق به وطن صادق، و اشعار از دل برآمده‌اش حاکی از این سخنان است:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم؟
 آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم برداشتند، فکر کلاهی دگر کنم
 معشوق «عشقی» ای وطن، ای مهد عشق باک ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم:
 «عشقت نه سرسری است که از سر به در شود مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم
 عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم با شیر اندرون شد و با جان به در کنم»
 (عشقی، کلیات، ۳۷۹)

وی چنان شیفتهٔ ایران بود که حتی تصور اینکه بیگانگان بر سرزمین محبوبش مسلط شوند، دل وی را خون می‌کرد.

نام دزخیم وطن، دل بشنود خون می‌کند پس بدین خونخوار، اگر شد روبه‌رو چون می‌کند
 (عشقی، کلیات ۳۷۹)

بدین ترتیب عشقی آنچه در توان و ذوق و قریحه داشت در دفاع از آرمانهای وطن‌خواهی و آزادی طلبانه‌اش باخت، حتی جان شیرین خود را.

الا ای مرگ! در جانم در آویز که جام عمر من گردید لبریز
 چه سان زنده مانم، ملک ایران به سر گیرد دوباره دور چنگیز
 (عشقی، کلیات، ۴۴)

مهر به وطن و هموطن در وجود عشقی، ازلی و ابدی است که دست اجل هم توان ندارد، آن را از لوح دلش بزداید.

مهر و عشقم به تو ای موطن امروزی نیست کز ازل مهر ترا کنده به دل حکاکم

نه گمان است که پس از مردنم از من برهی یاد، هر روزه فشاند به قدمت خاکم
(عشقی، کلیات، ۲۳۱)

عشقی شاعری بود پرشور، حساس، وطن‌پرست، خوش مشرب و آزاده، ذوق ادبی او با احساسات وطن‌پرستی و آزادی‌خواهی و اصلاح‌طلبی آمیخته بود. راستی و حقیقت را دوست می‌داشت و از خائنان و وطن‌فروشان بیزار بود. در جسارت و از خودگذشتگی کم‌نظیر بود و یک تنه با زورگویان و مستبدان و متجاوزان به حقوق مردم به مبارزه برمی‌خاست. در نوشتن مقالات و سرودن اشعار، قلمی صریح و بی‌پرده داشت، هر چه را نادرست می‌دانست به باد انتقاد می‌گرفت.

یکی دیگر از شاعران دوره مشروطیت، که از میهن‌پرستی سخن گفته است، سیداشرف‌الدین قزوینی، معروف به گیلانی (نسیم شمال) است. نسیم شمال شاعری صادق، درستکار و وطن‌دوست بود که در سال ۱۳۲۴ هـ.ق. که مشروطه بنیان نهاده شد، هفته‌نامه ادبی و فکاهی کوچک به نام «نسیم شمال» را در شهر رشت دایر نمود، که نخستین شماره آن در تاریخ ۲ شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق. منتشر شد و تا انحلال مشروط بی‌وقفه چاپ می‌شد. این هفته‌نامه به آن مایه در میان مردم اشتها داشت که سیداشرف‌الدین قزوینی، مدیر آن را مردم به نام نسیم شمال می‌شناختند.

این شاعر به آن حد وطن‌دوست بود که خوانندگان شعرش را به جان‌نشاری صادقانه و خالصانه در راه وطن ترغیب می‌نمود و می‌گفت:

در حفظ وطن باید با صدق و صفا جان داد مردانه و شیرانه در میان میدان داد
جان پاک شیرین را از برای جانان داد بهر این مسلمانان جان خویش قربان داد
(سید اشرف‌الدین، کلیات: ۷۸۵)

و:

از بهر وطن بگذر از جان و سرت امروز تا در دو جهان باقی ماند اثرت امروز
فردا تو چه خواهی گفت کردم خیرت امروز تو میوه این خاکی پس کو ثمرت امروز

دیروز بدی بگذشت امروز خوشی خوش باش

(کلیات، ۵۷۳)

سید اشرف غم از دست دادن مملکت و غم دین را یک جا در دل داشت. بدین سبب همت جوانان را برای پاسداری از وطن می‌طلبید.

ای جوانان وطن ایوم یوم همت است ای هواخواهان دین امروز روز غیرت است می‌رود ناموس آخر این چه خواب غفلت است

دشمن بیگانه آمد بر سر بالین ما ای درینا می‌رود هم مملکت هم دین ما
(کلیات، ۴۱۲)

سید اشرف‌الدین مسلمانی پاک اعتقاد و آزاده و سیدی شیفته قرآن و دلبسته پاک باخته وطن بود. از این رو وقتی که وطن را در معرض تهاجم بیگانگان و استبداد می‌دید و مسلمانان را بری از اسلام، از برای از دست رفتن دین و وطن به این شیوه سوزناک نوحه سر می‌داد.

اسلام رفت غیرت اسلامیان چه شد ناموس رفت همت ایرانیان چه شد
دست بلند نادر گیتی ستان چه شد

ای تیره بخت دست ز پیکر جدا وطن بی‌کس وطن غریب وطن بینوا وطن
(کلیات، ۳۲۴)

سید اشرف‌الدین همه بلاد ایران را دوست داشت و دلاوران آن را می‌ستود و از وابستگی به شهر و منطقه‌ای خاص سخت احتراز داشت.

تا جهان باقی است آزادی ایران زنده باد غیرت مردان تبریز و صفاهان زنده باد
همت والای سربازان گیلان زنده باد

(کلیات، ۴۳)

ذکر مآثر و مفاخر پیشین و عظمت آنان و مقایسه گذشته ایران با دوران زندگی شاعر، از جمله موضوعاتی است که در دیوان هر شاعر وطن‌دوستی دیده می‌شود. بیشتر سرایندهگان ایرانی در این باب اشعاری زیبا و دلنشین سروده‌اند. سید اشرف نیز در یکی از اشعار خود که در پاسخ هجوهای ملا نصرالدین تغلیسی - که گویا ایران و مردم ایران را هجو کرده بود - سروده، از عظمت گذشته ایران و دلاورانش یاد کرده است:

اے، حنت معارف و بان شدی، حرا

از رخت علم یکسره عریان شدی چرا
در آتش جهالت بریان شدی چرا

ای بی‌معین و مونس و بی‌اقربا وطن
بی‌کس وطن غریب وطن بینوا وطن

... آن قدرت و شجاعت و جوش و خروش کو
شیران جنگجوی پلنگینه پوش کو
جمشید و کیقباد چه شد داریوش کو

ای جای ناز و نعمت و عزّ و علا وطن
بی‌کس وطن غریب وطن بینوا وطن

(کلیات، ۳۲۳)

زیباترین ستایشها از مفهوم وطن، در اشعار میرزا محمدتقی صبوری معروف به ملک‌الشعراى بهار دیده می‌شود. اگر بخواهیم دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار صید کنیم، یکی مسأله وطن است و دیگری آزادی. تلقی او از وطن حالتی است بینابین. نیمی از جلوه‌های اسلامی را می‌بیند و نیمی از جلوه‌های پیش از اسلام را. او مثل عشقی جلوه‌های زیبای وطن را در خرابه‌های مداین و تیسفون نمی‌بیند، بلکه وطن برای او، چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ جغرافیایی از امتداد بیشتری برخوردار است. وطن او ایران بزرگی است که از دوران اساطیر آغاز می‌شود و عرصه جغرافیایی آن بسی پهناورتر از آن است که اکنون هست. ضعفها و شکستها را کمتر به نظر می‌آورد و بیشتر جویای جلوه پیروزمندانه وطن است و بهترین جلوه این نگرش او را در شعر لزانیه وی می‌توان دید. همچنین در این قصیده بهترین عواطف قومی و وطنی بهار را می‌توان مشاهده کرد.^{۲۸}

شایان ذکر است که این قصیده یکی از آخرین سروده‌های بهار است که به هنگام بیماری در لوزان سویس به یاد وطن و دوری از یار و دیار سروده و در آن از افتخارات گذشته ایران و اوضاع نابسامان آن در روزگار خود، با حسرت یاد کرده است.

... من زیر کوه نشسته به یکی کاخ
 ناگاه یکی سیل رسید از دره‌ای زرف
 گفتی ز کمین است نهنگی و به ناگاه
 گم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار
 شد داغ دلم تازه که آورد به یادم
 آن روز چه شد که ایران زانوار عدالت
 آن روز که از بیخ کهنسال فریدون
 ... کو مرد دلیری به بازوی توانا
 بی‌نیروی قانون نرود کاری از پیش
 یارب تو نگهبان دل اهل وطن باش

(دیوان، ۵۹۰)

بهار عاشقانه ایران را دوست داشت، ایران با همه تاریخ پرفراز و نشیب آن. خطابش به جوانان ایرانی چنین است که ای جوانان، ایران پیر به شما پیغام می‌دهد که:

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد ترا پیام به صد عزّ و احترام دهد
 مباش غره به تقلید غریبان، که به شرق اگر دهند، هنر شرقی احترام دهد
 پیام مام جگر خسته را ز جان بشنو که پند و موعظه‌ات با صد اهتمام دهد
 دو چشم مام وطن ز آفتاب و مه سوی ماست وزین دو دیده به ما کسوت و طعام دهد
 ز چشم مام وطن خون چکد بر این آفاق که سرخی شفقش جلوه صبح و شام دهد
 وطن به جنگ لثام است، کو خردمندی که درس فضل و شرافت، بدین لثام دهد

(دیوان، ۴۴۵)

عارف قزوینی، یکی دیگر از شعرای دوران مشروطیت است که عشق به میهن در تمام دوران زندگانی دشوارش به چشم می‌خورد. وی قبل از مرگ نوشت: من یک ایرانی پاک، که برای او هیچ چیز گرانبهاتر از وطنش نیست، بوده و باقی خواهم ماند. بگذار که در گمنامی بمیرم و آرزوی من این است که ملت من نیرومند و سربلند و کشورم شکوفا باشد.^{۳۹} شایان عنایت است که هزار سال پس از فردوسی با ادبیات

مشروطه یک بار دیگر هویت‌گرایی و وطن‌خواهی به ادب پارسی برگشت و این افتخار نصیب عارف شد که علمدار احیای روح ایران دوستی باشد، از این‌رو، عارف به حق شایسته گرفتن لقب شاعر ملی از سوی مردم گردید. او بزرگترین مدافع معصومیت انقلاب و حقانیت شهیدان و قهرمانان مشروطه است. به طوری که تا روزگار ما تصنیف:

از خون جوانان وطن لاله دمیده از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ، سرکین داری ای چرخ
نه دین داری نه آیین داری نه آیین داری ای چسرخ...

(دیوان، ۳۵۹)

ماجرای شورانگیز مشروطیت را بهتر از هر عکس و گزارش و کلام و نوایی با تمام گرما و زندگی‌اش به یاد می‌آورد. شاعری که از مردمش نیرو می‌گیرد، نیرومندتر می‌شود. با دل پاره پاره آنها، که چشمی گریان از داغ شهیدان و چشمی خندان از پیروزی بر استبداد دارند، به شادباش سر سرداران آزادی چنین می‌سراید:

آنانکه در ره وطن از جان گذشته‌اند ایران ز خونشان شده آباد زنده باد
نابود باد ظلم چو ضحاک ماردوش تا بود و هست کلاه حداد زنده باد
بر سر خاک عاشقان وطن گر کند عبور عارف هر آن کسی که کند یاد زنده باد

(دیوان، ۲۰۳)

یکی دیگر از شاعران دوران مشروطیت محمد فرخی یزدی شاعر آزادیخواه است. او که از طبقه محروم و مظلوم جامعه ایران بود، شعر را در خدمت اهداف سیاسی درآورد. توانایی فرخی در سرودن غزل‌های سیاسی و نیز عشق به وطن، آزادی و عدالت به وی سیمای شاعر ملی بخشیده است. عشق به ایران مفهومی است که در غزل وی با مضامین رایج شعر مشروطه همسرایی دارد:

ای خاک مقدس که بود نام تو ایران فاسد بود آن خون به راه تو نریزد

(دیوان، ۱۲۳)

«فرّخی غزل فارسی را به افقی نو ره نموده که کس تا پیش از او به طور جدی راه نیافته بود. اگرچه در دورهٔ مشروطیت جوانهٔ دیگری که از عواطف آزادیخواهی و وطن‌پرستی مایه می‌گرفت، در کنار مضامین غنایی رشد کرد و راه خود را در غزل پارسی باز کرد. اما این نهال با وجود غزلیات فرخی شکوفا شد. بر این پایه است که شفیعی کدکنی دربارهٔ فرّخی می‌نویسد: «فرخی یزدی در این عصر، غزل سیاسی را در عالی‌ترین طرز سرود و در این کار توانسته جان سیاسی و سیمای انقلابی تازه‌ای به غزل فارسی بدهد که از محدودهٔ شمع و گل و پروانه خارج شود».^{۴۰}

سخن آخر آنکه، بیشترین رویکرد گویندگان پارسی زبان به مسایل ملی، خاصه حماسه‌های ملی ایران باستان از اوایل قرن چهارم تا پایان سدهٔ پنجم است. در این ادوار آثار گرانسنگی چون گشتاسب‌نامهٔ دقیقی، شاهنامهٔ فردوسی و گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی تدوین می‌یابد و سرودن داستانهای ملی و توجه به مسایل وطنی با سرودن آثاری چون سام‌نامهٔ خواجوی کرمانی (ف ۷۵۳هـ) در نیمهٔ اول سدهٔ هشتم تداوم می‌یابد و از آن به بعد سرودن حماسه‌های تاریخی، دینی و عرفانی آغاز می‌شود. با فرا رسیدن دورهٔ بازگشت ادبی و آغاز نهضت مشروطه، منظومه‌های شایان توجهی به منصفهٔ ظهور می‌رسد. در شعر پارسی عصر مشروطیت وطن‌پرستی موج می‌زند و آثار شاعران این دوره از عواطف وطن‌پرستی و بیان آرزوهای ملی پر است؛ زیرا به طور کلی هدف شاعران دورهٔ مشروطه بیدار ساختن مردم و برانگیختن احساسات ملی و میهنی و ترویج آزادیهای فردی و اجتماعی و طرد خرافات و اندیشه‌های سست و ناروا بود. ایشان می‌کوشیدند تا با برانگیختن احساسات و عواطف مردم و ذکر مفاخر و مآثر گذشتگان و شرح افتخارات ملی و عظمت ملت ایران، ایشان را به دفاع از وطن و حقوق ملی و زندگی بهتر ترغیب نمایند.

پی‌نوشتها

- ۱- سیاح، ۲/۲۱۹۸
- ۲- انوری، ۱۳۸۱: ۸/۸۲۴۳
- ۳- جمالزاده، ۲/۱۸۳ به نقل از انوری، ۱۳۸۱: ۸/۸۲۴۳
- ۴- مولوی به نقل از گوهرین: ۱۳۶۲، ۹/۲۵۲
- ۵- شفیعی کدکنی ۱۳۵۲: ۱/۹
- ۶- زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱/۴۱۰
- ۷- ۱۳۵۲، ۱/۱۰
- ۸- شفیعی ۱۳۵۲، ۱/۱۱
- ۹- سجادی، ۱۳۵۴: ۴۸۹
- ۱۰- سجادی، ۱۳۵۴: ۲۰۴
- ۱۱- زنجانی، ۱۳۶۶: ۲۵
- ۱۲- ربیع‌الابرار ۲/۴۷۲ به نقل از: حسینی دشتی، ۱۳۷۶: ۱۰/۳۷۴
- ۱۳- بچار: ۲۶۴ به نقل از حسینی دشتی، ۱۳۷۶: ۱۰/۳۷۴
- ۱۴- همان: ۳۷۵
- ۱۵- یا حقی، ۱۳۷۷: ۲۱
- ۱۶- رزمجو، ۱۳۸۱: ۲/۵۶
- ۱۷- گلبن ۱۳۷۱: ۱۷۱
- ۱۸- رزمجو، ۱۳۸۱: ۵۷
- ۱۹- به نقل از رزمجو، ۱۳۸۱: ۱/۵۹
- ۲۰- شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲، ۱/۷
- ۲۱- به نقل از یا حقی، چون سیوی تشنه، ۱۳۷۷: ۲۱
- ۲۲- گلبن، ۱۳۷۱: ۱۷۱
- ۲۳- یوسفی، چشمه روشن: ۳۲۲
- ۲۴- یوسفی، ۱۳۷۱: ۳۲۲
- ۲۵- نقل از عبیدی‌نیا، ۱۳۸۲: ۴۴۶
- ۲۶- دیوان سعدی، چاپ دکتر ظاهر مصفا، ص ۵۱۸
- ۲۷- شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۱/۲۱
- ۲۸- شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۱۸
- ۲۹- به نقل از شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۲۵



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۰۰ / فصلنامه علامه

۳۰- ملایی، ۱۳۸۱: ۱۲

۳۱- رازی، ۱۳۷۷: ۵۲۸

۳۲- ابن عبدربه، ۱۳۶۷ هـ. ق.، ۲/۶۹

۳۳- دبستانی، ۱۳۲۷ م: ۱/۱۲۳

۳۴- رزمجو، ۱۳۸۱: ۱/۸۸

۳۵- ممتحن، ۱۳۵۴: ۱۹۴

۳۶- شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۱/۲۲

۳۷- یوسفی، ۱۳۷۳: ۳۷۱

۳۸- شفیعی کدکنی، ۱۳۵۲: ۲۲ و ۲۳

۳۹- دیوان، ۴۵۷

۴۰- شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۲۴۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- فراهانی، ادیب‌الممالک؛ ۱۳۷۸، دیوان، تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، دو جلد، انتشارات فردوس.
- ۳- گوهرین، سیدصادق؛ ۱۳۶۲، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی مولوی، ج ۹، تهران، زوآر.
- ۴- زرّین کوب، عبدالحسین؛ سر نی، ج نهم، ۱۳۷۸، تهران، انتشارات علمی.
- ۵- سجادی، سید جعفر؛ ۱۳۵۴، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتابخانه طهوری، تهران.
- ۶- عمید زنجانی، عباسعلی؛ ۱۳۶۶، جغرافیای سیاسی اسلام یا وطن و سرزمین، ج چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۷- حسینی دشتی، سید مصطفی؛ ۱۳۷۶، معارف و معاریف، ج دوم، ج دهم، قم، چاپ صدر.
- ۸- بهار، محمدتقی؛ ۱۳۳۵ ش، دیوان اشعار، ج ۱ و ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۹- اندلسی، ابن‌عبدربه؛ ۱۳۶۷ هـ ق، عقدالفرید، ج ۲، طبع مصر.
- ۱۰- بستانی، بطرس؛ دائرةالمعارف بستانی، طبع بیروت، ۱۹۲۷ م، لبنان، ج ۱.
- ۱۱- ممتحن، حسینعلی؛ نهضت شعوبیه، تهران، ۱۳۵۴ ش، شرکت سهامی کتابهای جیبی
- ۱۲- رزمجو، حسین؛ ۱۳۸۱ قلمرو ادبیات حماسی ایران، ج ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۳- ملائی توانی، علیرضا؛ مشروطه و جمهوری، تهران، نشر گستره.
- ۱۴- یاحقی، محمدجعفر؛ چون سیوی تشنه، ۱۳۷۷، ج پنجم، انتشارات جامی.
- ۱۵- یوسفی، غلامحسین، چشمه روشن، ۱۳۷۱، تهران، انتشارات علمی.

- ۱۶- گلبن، محمد؛ ۱۳۷۱، بهار و ادب فارسی (مجموعه یکصد مقاله از ملک‌الشعراى بهار)، تهران، چ سوم، ج اول، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری امیرکبیر.
- ۱۷- عشقی، میرزاده؛ کلیات میرزاده عشقی، به کوشش سید هادی حائری، ۱۳۷۵، چ دوم، انتشارات جاویدان.
- ۱۸- سپانلو، محمدعلی، چهار شاعر آزادی(عارف، عشقی، بهار، فرخی یزدی)، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۹- حسینی گیلانی، سیداشرف‌الدین؛ کلیات جاودانه نسیم شمال، به کوشش حسین نمینی، ۱۳۷۱، انتشارات اساطیر، چ دوم.
- ۲۰- بهار، محمدتقی؛ دیوان اشعار ملک‌الشعراى بهار، ۱۳۸۲، تهران، چ اول، انتشارات آزاد مهر، ج ۲۰۱.
- ۲۱- ساعدی، غلامحسین؛ الفبا، انتشارات امیرکبیر، چ اول.
- ۲۲- شفیعى کدکنى، محمدرضا؛ ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، ۱۳۸۰، تهران، چ اول، انتشارات سخن.
- ۲۳- مولوی؛ مثنوی، تصحیح رینولدالین، نیکلسون، تهران، ۱۳۴۱، امیرکبیر.
- ۲۴- فرخی سیستانی؛ دیوان فرخی، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵.
- ۲۵- مسعود سعد سلمان؛ دیوان، تصحیح رشید یاسمی، ۱۳۳۹، انتشارات پیروز.
- ۲۶- عارف قزوینی؛ کلیات، به کوشش عبدالرحمن سیف‌آزاد، ۱۳۴۷، تهران، امیرکبیر.
- ۲۷- فرخی یزدی، محمد؛ دیوان، به کوشش حسین مسرت، چ اول، ۱۳۷۸، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد.
- ۲۸- عبیدی‌نیا، محمدمامیر؛ مهر ایران در شعر خاقانی، سبک آذربایجانی (مجموعه‌ی ۸۸ مقاله) به کوشش فاطمه مدرسی و محبوب طالعی، موسسه فرهنگی ناشران با همکاری دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۲.

مهر وطن در شعر گویندگان پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطیت / ۱۰۳

۲۹- اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل از احمد سروش، ۱۳۴۳، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.

۳۰- خاقانی؛ دیوان خاقانی شروانی، تصحیح ضیاءالدین سجادی، ۱۳۳۸، تهران، زوآر

۳۱- سعدی؛ کلیات شرح سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، بی‌تا، تهران، کتابفروشی علمی.

۳۲- فردوسی؛ شاهنامه، (سلسله آثار ادبی ملل خاور) تحت نظر، برتلس و ۹ جلد، مسکو، ۷۱-۱۹۶۳ م.

۳۳- انوری؛ دیوان، به اهتمام محمدتقی رضوی، ۱۳۳۴-۱۳۴۰، ۲۰ ج، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳۴- ناصر خسرو؛ دیوان، به اهتمام و تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷، کتابخانه تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی